

Analysis of the Function of No-Hardship Rule

Alireza Bariklou⁻

Professor, Faculty of Law, Collage of Farabi, University of Tehran, Tehran, Iran

(Received: July 13, 2019; Accepted: February 12, 2020)

Abstract

One of the important jurisprudential-legal issues is the explanation of the intention of the legislator of the function of the no-hardship rule, because this principle is appearing in the absence of difficulty associated with the domain of religious duties, while performing any duty is somehow difficult for religiously competent person. Therefore, it should be seen whether the executive hardness of the duties is eliminated. In such a case, due to its negating role, the obligation of performing most of religious duties or the illusory hardship of the competent person at the time of performing the duty is eliminated. So, it functions as a guide for both the jurist and the competent person and as an encouraging element for the competent person. While analyzing the views related to no-hardship rule and its problems, this article proves that by removing hardship it means removing illusory hardship. As a result, no-hardship rule plays the role of a guide for the jurist to deduce legal laws as well as the role of a guide and an encouraging element for the competent person.

Keywords: Function, Religiously Competent, Factual Hardship, Illusory Hardness, Guide, Encouraging.

پژوهش‌های فقهی، دوره ۱۷، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۰
صفحات ۵۳۷-۵۵۹ (مقاله پژوهشی)

تحلیل موضوع ادله لاجرج

علیرضا باریکلو*

استاد دانشکده حقوق پردیس فارابی دانشگاه تهران
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۲۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۲۳)

چکیده

یکی از مسائل مهم فقهی - حقوقی، تبیین قصد شارع از کارکرد قاعده لاجرج است، زیرا این قاعده ظاهر در انتفای مشقت مرتبط با حوزه تکالیف است، درحالی که تمام تکالیف پهنحوی برای مکلف دارای مشقت است. ازاین‌رو، باید دید آیا مشقت اجرایی تکالیف منتفی شده، در این فرض، به دلیل نقش نفی‌کنندگی آن، وجوب انجام اکثر تکالیف شرعی منتفی می‌شود یا مشقت توهمی مکلف در زمان اجرای تکالیف را نفی می‌کند، در این صورت یک اساس، راهنما برای فقیه و مکلف و نیز ترغیب‌کننده مکلف است. در این مقاله ضمن بررسی دیدگاه‌های مرتبط با نفی حرج و اشکالات آن، ثابت شد که مراد از نفی حرج، مشقت ذهنی است. در نتیجه، قاعده لاجرج، به‌عنوان راهنمای فقیه در استنباط احکام و نیز راهنما و ترغیب‌کننده مکلف ایفای نقش می‌کند.

واژگان کلیدی

ترغیب‌کننده، راهنما، سختی ذهنی، نقش، مکلف، مشقت واقعی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مقدمه

یکی از عناوینی که در بعضی از آیات قرآنی نفی شده، حرج است که منشأ استنباط قاعده فقهی «لا حرج» شده است. هر چند قاعده لا حرج مورد اتفاق است، ولی در دلالت مشهور معتقد به نفی مشقت اجرایی تکالیف‌اند. چون ذات تکلیف متضمن مشقت است، این دیدگاه در عمل با مشکلاتی مواجه است، زیرا از سویی تکلیفی نیست که برای عامه مردم مشقتی نداشته باشد. از سوی دیگر، بر فرض ظهور آیات، چه حدی از مشقت، و با چه معیاری می‌توان آن را تعیین کرد. علاوه بر این، مشهور نه تنها این دیدگاه را در موردی که مستند به دلیل نقلی است، اعمال نکرده، بلکه بعضی آن را مجمل، و بعضی نسبت به واجبات اعمال و نسبت به محرمات غیرقابل اعمال توصیف کرده و حتی در نظر مشهور عبادت حرجی، صحیح شمرده شده است. به نظر می‌رسد این اختلاف ناشی از عدم تشخیص مقصود شارع است. از این رو باید دید اولاً مراد شارع از لا حرج چه نوع حرجی است؟ ثانیاً ادله لا حرج چه احکامی از احکام شرعی را نفی می‌کند؟ ثالثاً رابطه ادله لا حرج با ادله موجب تکلیف چیست؟

فرضیه مقاله این است که مراد از حرج، مشقت توهمی نه واقعی احکام است، چون به اقتضای اعتقاد به عدالت شارع، تکلیف در مرحله تشریح طوری تعیین شده که هیچ کس در مرحله اجرا گرفتار حرج نشود. از این رو نقش این قاعده القای این معناست که در دین حرجی وجود ندارد و به عنوان راهنمای فقیه و مکلف و نیز ترغیب‌کننده مکلف ایفای نقش می‌کند. بنابراین در این مقاله دیدگاه‌های فقهی مراد شارع از لا حرج، مطابق با ظهور آیات، تأثیر آن بر تکالیف و نیز نقش آن بررسی می‌شود.

۲. توصیف نفی حرج

هر چند حرج به معنای سختی است، ولی با توجه به وجود مشقت در ذات تکالیف، در تشخیص مراد شارع از لا حرج باید دید آیا منظور، مشقت ملازم با اجرای تکالیف، یا مشقتی است که به هدف دشوار و گاهی غیرقابل اجرا وانمود کردن تکلیف توسط شیطان و نفس به مکلف القا می‌شود. هر کدام از این دو وجه، بررسی می‌شود.

۲.۱. مشقت اجرایی

بیشتر صاحب‌نظران حرج را حمل بر مشقت اجرایی کرده‌اند، اما در افتاء با مشکلاتی مواجه شده‌اند، چون از طرفی هر تکلیفی مشقتی برای مکلف دارد، چون به‌خصوص برای مسلمانانی که از حیث معرفتی و قوه‌ایمان ضعیف‌اند. از طرف دیگر، چگونه می‌توان مشقت زیاد تکلیفی مانند وجوب جهاد، حج در ایام گذشته و روزه در ایام تابستان را با این دیدگاه منطبق کرد. از این رو بعضی قائل به اجمال ادله لاجرح شده‌اند، چون معتقدند لاجرح در غیر از تکالیف خارج از توان قابل استناد نیست، چون مستلزم نفی تمام تکالیف است^۱ (حر عاملی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۶۲۶)، اما بسیاری از صاحب‌نظران در سطح مشقت اختلاف دارند که به آن اشاره می‌شود.

۲.۱.۱. مطلق مشقت

گروهی مراد از حرج در آیات قرآنی را حمل بر مطلق سختی کرده و معتقدند حرج باید با توجه به نقطه مقابل آن، یعنی آسانی، تفسیر شود. وقتی شارع در دین، که عبارت از مجموعه‌ای از احکام تکلیفی و وضعی است، حرجی قرار نداده، مشقتی وجود ندارد. کلمه «من» زاید است (جرجانی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۴۸). «من» نمی‌تواند در کلام باری تعالی زاید باشد، چون به اجماعاً در حرفی از قرآن معانی زیادی نهفته است، لذا جایز نیست کلمه‌ای را در قرآن زاید شمرد. بعضی حرج را اعم از اولیه و ثانویه (میانجی، ۱۴۰۰ق: ۲۷) دانسته و بعضی دیگر، معتقدند مراد از حرج، مقابل و راحتی است، یعنی در مجموعه احکام متعلق به افعال مکلفان یا موضوعات خارجی مانند احکام وضعی طهارت و نجاست و امثال آن، شارع حکمی وضع نکرده است که به حرج مکلف منجر شود. از این رو امام(ع) فرمود: «إِنَّ الْخَوَارِجَ ضَيِّقُوا عَلَيَّ أَنْفُسَهُمْ بِجَهَالَةٍ، وَإِنَّ الدِّينَ أَوْسَعُ مِنْ ذَلِكَ»، چون مردم در گشایش از ناحیه احکام شرعی هستند (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۲۶۰). این وجه نمی‌تواند مراد شارع از حرج باشد، زیرا اولاً اگر مطلق سختی در اجرای تکالیف به ادله لاجرح، منتفی شود،

۱. «نفی الحرج مجمل، لا يمكن الجزم به فيما عدا تكليف ما لا يطاق، وإلا لزم رفع جميع التكالیف»

لازمه آن تعطیلی احکام تکلیفی است، زیرا هیچ تکلیفی نیست که مشقتی نداشته باشد؛ ثانیاً فرمایش امام که خوارج به نادانی بر خود دین خدا را تنگ کردند و دین خدا وسیع‌تر از آن است، دلالت دارد که سختی ناشی از اجرای احکام رفع نشده است، بلکه سختی که خوارج در اجرای احکام برای خود تصور کرده‌اند.

۲. ۱. ۲. سختی غیرعادی

با توجه به اینکه اجرای احکام تکلیفی متضمن مشقت است، چون نمی‌توان تکلیفی بدون مشقت تصور کرد، جمعی به‌ناچار مشقت تکالیف را به دو نوع عادی و غیرعادی تقسیم کرده و مراد از حرج را مشقت غیرعادی دانسته‌اند. از این‌رو معتقدند نفس تکلیف خالی از مشقت نیست. مقداری که عمل مکلف به اقتضای آن را دارد، مطلوب شارع است، اما مازاد بر آنکه ناشی از مرض یا اهانت و مانند آن است، منتفی است. لاجرح، تکلیف ثابت را تخفیف، یا رفع نمی‌کند؛ به این معنا که ظاهراً تکالیف مطلوب شارع بر روال حد متوسط احوال از جهت مکلف و مکلف به است و مشقت مازاد این، منتفی است (میرزای قمی، ۱۴۲۷ق، ج ۲: ۸۶۳-۸۶۴). ملاک تشخیص مشقت عادی از غیرعادی، عرف است، چون اطلاق نظر علما ظاهر در مشقتی است که عرفاً سخت باشد (میرزای قمی، ۱۴۲۷ق، ج ۲: ۸۶۱). این وجه در تشریح الهی قابل اعتماد نیست، زیرا اولاً مبنای دلیل نفی حرج امتنان است و اگر مکلفی توان انجام حد متوسط را نداشته باشد، خلاف امتنان است؛ ثانیاً عرف معاصر وظایفی مانند رعایت حجاب، روزه در فصل گرم را مشقت‌بار می‌داند، ولی قابل رفع نیست.

از این‌رو بعضی معتقدند مشقت غیرعادی مشقت مازاد بر طبیعت وظیفه است و مشقت طبیعی، مانند وضو در هوای سرد و روزه در هوای گرم، جهاد از محل قاعده خارج است (شهید اول، بی‌تا، ج ۱: ۱۲۷). این وجه خلاف سیره عقلایی است، زیرا عقلاً موارد غالب را تحت پوشش قاعده و غیرعادی را خارج از آن می‌شمارند. بعضی دیگر معتقدند تکلیف به خارج از توان بشر، در حد توان بشر و وسع مکلف و خارج از حد وسع مکلف تقسیم می‌شود و مراد لاجرح، تکلیف مافوق وسع و در حد توان بشری است، چون عقلاً چنین

تکلیفی محال است (طباطبایی حائری، ۱۳۹۶ق: ۵۳۶). این تعبیر خلاف رویکرد امتنانی و ظهور ادله است. ادله لاجرح چون وقتی شخصی توان انجام ندارد، متنی بر او وجود ندارد.

۲. ۱. ۳. مشقت متوسط

با توجه به عدم امکان نفی مشقت اجرایی تکالیف بعضی مشقت را از حیث توان اجرایی مکلف به فوق طاقت و حد وسط کمتر از توان بشری و بالاتر از حد آسایش تقسیم کرده‌اند و معتقدند ادله لاجرح ناظر بر این مرتبه از مشقت است که در لسان دلیل به عباراتی مانند سنگینی، تنگنایی و مشقت تعبیر شده است (مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۲۸۵). اما بعضی دیگر مشقت را به چهار نوع، غیرقابل تحمل توسط مکلف، قابل تحمل ولی منحل نظام، قابل تحمل و غیر منحل نظام، ولی مضر به اموال، نفس یا آبروی مکلف، و قابل تحمل، غیر منحل نظام، غیر مضر به مکلف، تقسیم می‌کنند و معتقدند نوع اول از محل بحث نیست؛ نوع سوم نیز چون موضوع قاعده لاضرر است، پس مرکز ثقل «قاعده لاجرح» نوع چهارم است که مشقتی ما فوق طاقت و منحل به نظام و متضمن ضرر مالی یا بدنی نباشد (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱: ۱۶۱-۱۶۰). مسلماً این وجه قابل اعتماد نیست، زیرا در قرآن کریم مثلاً زنده‌داری به شب اشد و طئاً وَ أَقْوَمٌ قَبِيلاً (مزم: ۶) توصیف شده که دلالت دارد تحمل سختی بیشتر نشانه صداقت بندگی است (صدوق قمی، ۱۴۰۶ق، ج ۲: ۱۵۹). پس بنای شریعت، بر راحت طلبی نیست و غالب اوامر شارع در مخالفت با هوای نفس است که متضمن مشقت زیاد است. از این رو وارد شده شجاع‌ترین مردم کسی است که بر هوای نفس خود پیروز باشد (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۴: ۳۹۵). همچنین این وجه موجب تعطیلی احکام دینی در مردم عامه می‌شود، چون هیچ تکلیفی نیست که عامه مردم نسبت به آن احساس مشقت نکنند. لذا با توجه به اینکه هدف اصلی دین رهایی انسان از هوای نفس است، تکلیفی نیست که مشقتی نداشته باشد. هر چند در فقه امامیه بعضی به سختی موجب راحتی^۱ تعبیر کرده (شهید اول، بی تا، ج ۱: ۱۲۳) و در ماده ۱۷ المجله نیز مقرر

۱. «المشقة موجبة لليسر»

شده «مشقت و سختی موجب جلب راحتی می‌شود». لذا بعضی مجری ماده را، تشریح تکالیف بدلی، مانند وضوی جبیره، پذیرش گواهی زنان در تولد و قبول نظر کارشناس غیرعادل یا غیرمسلمان، دانسته‌اند (کاشف الغطاء، ۱۳۵۹ق، ج ۱، قسم ۱: ۲۳-۲۲). این وجه قابل اعتماد است، ولی ناظر بر مرحله تشریح است، یعنی شارع طوری تشریح تکلیف کرده است تا هر شخصی با توجه به شرایط خاص خود قادر بر انجام باشد. بنابراین، هرچند تفسیر ادله لاجرح به مشقت واقعی اجمالاً مورد اتفاق است و در استدلال‌های فقهی در بسیاری از موارد به‌طور کلی به حرج منفی استناد شده، ولی در تعیین حد حرج از حیث نظری اختلاف، و از حیث افتاء نیز به حکم منصوص به ادله نقلی، اعمال نشده است.

۳. مشقت ذهنی

نظریه دیگر مراد شارع از نفی حرج را مشقت ذهنی دانسته است، زیرا از عنوان تکلیف، مشقت به ذهن متبادر می‌شود، بنابراین، اگر مراد از لاجرح، مشقت اجرایی باشد، لازمه آن انتفای تمام احکام تکلیفی یا وضعی است که سختی دارد و با دو اشکال اساسی عقلی و نقلی مواجه است: از حیث عقلی با هدف شریعت ناسازگار است، یعنی اگر هدف از رعایت احکام رستگاری بشر باشد، شرط اصلی آن مخالفت با هوای نفس است که در آیه ۴۳ سوره فرقان و ۲۳ سوره جاثیه، پیروی از آن، به خداگزینی یا هواپرستی تعبیر شده و نیز زهد به دنیاست که حب دنیوی به‌عنوان مثال در آیه ۴ سوره فاطر، در ردیف شیطان که دشمن قسم‌خورده انسان است، هشدار داده شده است. پس عقلاً ممکن نیست که اجرای احکام مشقتی نداشته باشد.

از حیث ادله نقلی نیز در خیلی از آیات قرآنی تصریح به تکلیف به حد وسع شده و این ناظر بر تحمل مشقت در اجرای تکلیف است. بنابراین، از ظاهر آیات تحدید تکلیف به حد وسع نیز استفاده می‌شود، که مسلماً در اجرای هر تکلیفی، مشقت است. در نتیجه، اعتقاد به نفی مطلق مشقت اجرایی با اشکال عقلی و نقلی مواجه است. پس مراد از لاجرح، مشقت ذهنی است، چون در قرآن هشدار داده شده است که شیطان وعده فقر و بی‌چیزی به شما می‌دهد (بقره: ۲۶۸)؛ یعنی شیطان انفاق را برای شما پرمشقت جلوه می‌دهد.

بنابراین، متیقن از حرج منفی، حرجی است که از ناحیه شیطان و نفس اماره هنگام انجام تکلیف به مکلف القا می‌شود.

بی‌شک احکام دینی حرجی نیست، چون احکام حرجی تکالیفی بدون مصلحت یا دارای مفسده است که مکلف را از حیث فکری در تنگنا قرار دهد، اما چون تکالیف الهی دارای مصالح، اعم از دفع مفسده یا جلب منفعت، است توان اجرایی مکلف را تقویت می‌کند. در نتیجه، آیات لاجرح، نفی مشقتی می‌کند که توسط شیطان و نفس به مکلف القا می‌کند تا مکلف را از اجرای تکلیف منصرف سازد. از این رو بعضی معنای اصلی حرج را تنگی صدر دانسته‌اند (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱: ۲۷۹) و تنگی صدر یا بی‌حوصلگی اغلب ناشی از خودخواهی یا القای شیطانی است.

۴. ارزیابی نظریه‌ها مطابق ادله لاجرح

چون فقه اسلام، مبتنی بر ادله است، اعتبار هر نظریه‌ای منوط به تطابق یا عدم مغایرت آن با ادله شرعی است، به‌خصوص مورد بحث که ناظر بر مراد شارع است. پس در نظام حقوقی اسلام نظریه‌پردازی باید در پرتو دلیل شرعی باشد. برای مثال در مشکل جذب نقدینگی، در حقوق عرفی، بالا بردن نرخ بهره بانکی برای افزایش جذب سپرده‌ها موجه است، ولی در حقوق اسلامی نمی‌تواند افزایش بهره بانکی را به‌عنوان راه‌حل ارائه کند، چون ادله، ربا را حرام و غیرقابل حمایت محسوب کرده‌اند. همچنین در تشخیص مراد از لاجرح علاوه بر ادله، باید به مقاصد شریعه نیز توجه کرد. لذا دو نظریه مشقت واقعی و مشقت ذهنی که در مورد ادله لاجرح مطرح شده است، با ظاهر آیات و روایات تطبیق می‌شود.

۴.۱. آیات

مستند اصلی قاعده لاجرح آیات قرآن است که دلالت می‌کند خداوند در دین حرجی قرار نداده و اصلی‌ترین مستند آن آیه ۷۸ سوره حج است که می‌فرماید: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً أُولَئِكَ يُبْرَاهِمٌ». در بسیاری از روایات به این آیه، به‌عنوان حکمت یا علت تشریح، استناد شده است. اگر به مجموع آیه

نه فقط به عنوان لاجرح توجه شود، روشن است که مقصود شارع لاجرح ذهنی است، چون صدر آیه به مجاهده دستور می‌دهد و بعد می‌فرماید خداوند در دین بر شما حرجی قرار نداده است. پس مراد حرج واقعی نیست، چون امر به تلاش در شروع آیه، مستلزم تحمل مشقت است و ظاهر در این است که مشقت اجرایی باید تحمل شود. از این رو تحمل مشقت از دو نظر توجیه شده است: نخست از نظر اجتناب، که خداوند شما را برگزیده و این مسلماً مستلزم تلاش بیشتر است، چون برگزیدگان در هر قوم و ملتی افرادی هستند که در تلاش و کوشش نمونه بودند؛ دوم از نظر عدم حرج است تا به بهانه آن از کوشش دریغ نکند. بله اگر شروع آیه این گونه بود، زیاد خود را به زحمت نیندازید، کمی استراحت کنید، استنباط می‌شد مشقت اجرایی از مکلف نفی شده است. لذا بعضی معتقدند مراد از «حق الجهاد» اخلاص داشتن در این تلاش عظیم یا اطاعت خالی از معصیت، و شاید تمام این وجوه به معنای واحد یعنی تلاش به حد کمال و بدون کاستی برگردد. پس، معنی آیه این می‌شود برای هیچ‌کس بهانه‌ای باقی نمی‌ماند در ترک تلاش در پیروی از اوامر خداوند و ترک نواهی او بعد از آنکه احکام دین حرجی نیست که پیروی از آن مشکل باشد. گویا آیه در مقام بیان این مطلب است که شما چگونه در راه خداوند تلاش شایسته نمی‌کنید، در حالی که شما را از بین امت‌ها برگزیده و در دین حرجی وضع نکرده است؟ (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱: ۱۶۳). واضح است که بهانه اغلب ناشی از مشقت ذهنی است که مکلف تکلیف را فوق توان خود احساس می‌کند و از اجرای آن ناامید می‌شود. از این رو به عبارت دیگر، اگر درست بنگرید، این تکالیف شاقی نیستند، بلکه با فطرت شما سازگار است (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۶۷، ج ۱۴: ۱۸۲).

در تفسیر این آیه، محمد بن مسلم از امام باقر(ع) نقل می‌کند که تلاش فی‌الله، تلاش در نماز، زکات و خیرات است که انجام می‌دهید. در این روایت امام(ع) به تبیین مصداق پرداخته که تلاش فی‌الله تلاش در انجام خیرات است و نماز و زکات نمونه بارز آن است. از این رو بعضی معتقدند آیه دلالت دارد که خداوند در دین تنگنایی قرار نداده و نه آن چیزی که شما را از تنگنا خارج نکند، چون با توبه و رد مظالم از آن خارج می‌شوید (شیخ

طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۷: ۳۴۴). این تفسیر مؤید این است که مراد از حرج، تنگنای ذهنی و به تعبیر قرآن تنگنای صدری است، زیرا توبه و رد مظالم تکلیفی است که مستلزم مشقت واقعی است و آنچه توسط اجرای این دو منتفی می‌شود، تنگنای صدری است.

بعضی نیز کلمه جهاد را به کوشش در دفع دشمن معنا کرده، ولی آن را به اعم یعنی دفع هر شری، ولو از ناحیه شیطان و نفس اماره باشد، تفسیر کرده‌اند، چون مخالفت با نفس جهاد اکبر تعبیر شده است. پس، حرجی در دین وجود ندارد که به بهانه آن در انجام وظیفه کوتاهی کنید (طباطبایی، ۱۳۶۸، ج ۱۴: ۵۸۲). این دیدگاه نیز گواه بر این است که ادله لاجرح، متعرض حرج اجرایی نیست، بلکه متعرض حرج توهمی است که شیطان یا نفس برای انصراف مکلف از اجرای تکلیف یا کند شدن سرعت در ذهن او ایجاد می‌کند. بعضی دیگر نیز معنای جهاد را شامل جهاد با نفس دانسته و لیکن به قرائن معتقدند آیه شریفه که خالی از قرینه بر جهاد نفس است، باید بر معنی لغوی حمل کرد؛ یعنی جهاد کنید در نصرت و احیای دین وی و اعلاء کلمه توحید و جهادی که از روی حقیقت و اخلاص باشد، از جهت اینکه خدا شما را برگزیده است، بر جهاد در راه دین و حکم حرجی در دین به شما وضع نکرده است (جرجانی، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۴). به هر حال، چون ابتدای آیه با دستور به تلاش شروع شده است، مفسران، به عدم وجود مشقت در دین تفسیر کرده و نفی مشقت اجرایی را استنباط نکرده، بلکه حمل بر نفی بهانه یا مشقت ذهنی کرده‌اند.

دلیل دیگر ادله لاجرح، آیه ۶ سوره مائده است که می‌فرماید: «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». بعضی در دلالت این آیه بر مقصود تأمل کرده‌اند، چون صدر آیه امر به غسل، و ذیل آن در صورت فقدان آب به تیمم حکم کرده، و آن به تحقق مصلحتی که عبارت از تطهیر جانها یا جان و بدنها از آلودگی ظاهری و باطنی است، مبتنی است. پس خداوند با تشریح این احکام نمی‌خواهد مردم را در مشقت اجرایی احکام فاقد

مصلحت قرار دهد، از این رو مراد از حرج در این آیه مطلق مشقت نیست، بلکه مشقت فاقد مصالح عالیه است و شاهد بر این ادعا کلمه لکن است. در نتیجه، نمی‌توان به این آیه برای اثبات قاعده کلی تمسک کرد (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱: ۱۶۴-۱۶۳). اشکال عمده این است که برای خداپاوران از بدیهیات است که خداوند حکیم و عادل حکم به انجام یا ترک فعل دارای مشقتی که هیچ فایده‌ای بر آن مترتب نباشد، نمی‌کند. پس، چگونه می‌توان آیه را بر مشقت خالی از مصلحت حمل کرد. همچنین ثابت است تمام احکام الهی حتی مباحات دارای مصالح است (علیدوست، ۱۳۸۸: ۱۵۸ به بعد). از این رو بعضی آیه را این‌گونه تفسیر کرده‌اند که خداوند با امر به وضو، غسل و تیمم نمی‌خواهد شما را در حرج قرار دهد، بلکه می‌خواهد در وسعت قرار دهد تا شما را طاهر کند (حلی، ۱۴۲۵ق، ج ۱: ۲۷). در نتیجه، آیه شریفه دلالت دارد که مصلحت تیمم در صورت دسترسی نداشتن به آب یا ضرر داشتن آن، پاکیزگی و اتمام نعمت است. از این آیه نیز استنباط می‌شود مراد از نفی حرج، حرج ذهنی است، زیرا از حیث اجرایی، دست زدن به خاک و مسح بر صورت و پشت دست مشقتی ندارد، حتی راحت‌تر از وضوست، بلکه حرج ذهنی دارد که چگونه صورت لطیف، خاک‌آلود شود. بنابراین آیه دلالت دارد بر اینکه خداوند نمی‌خواهد شما را در تنگنای ذهنی قرار دهد، بلکه می‌خواهد شما را تطهیر کند، همچنان‌که فلسفه وجوب نماز تنزیه از کبر توصیف شده (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق: ۴۵۱) و مسح دستان خاکی بر صورت، یکی از نشانه‌های دوری از کبر است.

مستند دیگر لا حرج آیه ۱۸۵ سوره بقره است که می‌فرماید: «وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ». هر چند بعضی معتقدند نهایت چیزی که از این آیه استفاده می‌شود، عدم وجوب روزه بر مسافر و مریض است. پس مانند سایر کبری‌ها مفاد آن عام و شامل تمام موارد است، و دلالت بر نفی جمیع احکام حرجی دارد (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق: ج ۱: ۱۶۵-۱۶۳). ظاهراً از این آیه نمی‌توان استفاده حکم عام کرد، چون در مقام توجیه عدم وجوب روزه ماه مبارک رمضان بر مسافر و مریض، و وجوب قضای آن در حضر و حالت سلامت است که آسان خواهی و عدم

سخت‌گیری خداوند، وجه جابه‌جایی زمانی تکلیف عنوان شده است. پس نمی‌توان برای مثال اگر کسی اقامه نماز برای او مشکل شد، به استناد این آیه، نماز را به وقت دیگری محول کرد، چون از سایر ادله استفاده می‌شود نماز تکلیفی دارای وقت معین است که قابل جایگزینی نیست. بنابراین نمی‌توان از این آیه اطلاق گرفت و در سایر تکالیف جاری کرد، چون دلالت دارد که خداوند در تشریح احکام توان مکلفان را در نظر گرفته و کسی مانند مریض و مسافر که توانایی روزه گرفتن را ندارند، در ایام دیگری روزه بگیرند. از این‌رو عدم روزه مریض منوط به اضرار شده، ولی روزه مسافر مطلق است، یعنی اگر سفر مشقتی نداشته باشد، روزه بر چنین مسافری واجب نیست. پس، عدم وجوب روزه مسافر از حیث سفر نه از حیث مشقت است، همان‌گونه که نماز مسافر شکسته است، درحالی که خواندن دو رکعت نماز بیشتر مشقتی ندارد.

واژه حرج به معنای مشقت ذهنی در آیاتی دیگری از قرآن نیز استفاده شده است. برای مثال در آیه ۶۱ سوره احزاب و ۱۷ سوره فتح خطاب‌شده بر نایبنا، لنگ و شل و مریض حرجی نیست، که دلالت می‌کند چون آنان توانایی جهاد را ندارند، نباید در تنگنای ذهنی و مشقت ترک جهاد قرار گیرند. در آیه ۵۰ سوره احزاب که مرتبط با ازدواج پیامبر(ص) است، خطاب شده «لکیلا یكون علیک حرج» مسلم است که توجیه مشروعیت ازدواج با زنان به لاجرح، تردیدی نیست که مراد حرج ذهنی است، چون به دلیل موقعیت اجتماعی ایشان ممکن است توهماتی القا شود و موجب رنجش ایشان گردد، و آلا زنان متعدد موجب مشقت بیشتری می‌شوند. در آیه ۳۷ وجه تزویج زینب به رسول‌الله (ص) عدم حرج مؤمنان در ازدواج با همسر مطلقه فرزندانگان آنان عنوان، و در آیه ۳۸ نیز به پیامبر خطاب شده است در مورد آنچه خدا بر او فرض کرده، هیچ حرجی نباید باشد. واضح است مراد این آیات از حرج مشقت اجرایی نیست، بلکه حرج ذهنی ناشی از ملامت دیگران یا احساس قصور در بندگی در مؤمنان و القانات شیطانی در دیگران است. در آیه ۱۲۴ سوره انعام شرح صدر در مقابل ضیق صدر و حرج به‌کار رفته است. در آیه ۶۰ سوره نور نیز از نایبنا، لنگ، مریض و افراد دارای رابطه خویشاوندی نفی حرج‌شده

نسبت به آنچه از خانه دیگران استفاده کرده‌اند. بعضی معتقدند شأن نزول آیه آن بود که هرگاه مؤمنان در خانه‌های خود طعامی نداشتند، جمعی از کوران یا لنگان یا بیماران را همراه با خود به خانه‌های خویشان می‌بردند و آنجا طعام می‌خوردند. از این جهت شرمنده می‌شدند که مبادا صاحبان طعام راضی نباشد (جرجانی، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۱۳۰-۱۲۹). با توجه به شأن نزول آیه، مراد از حرج در این مورد نیز مشقت ذهنی است، زیرا اولاً شخص به اختیار معلولان را به خانه دیگران می‌برد؛ ثانیاً خوردن غذا عرفاً مشقتی ندارد تا چه رسد به اینکه بعد از خوردن مشقت داشته باشد.

در نتیجه، مستند اصلی لاجرح، آیه ۷۸ سوره مبارکه حج است، به قرینه صدر آیه که امر به تلاش به حق شده و به دلالت ذیل آیه که اجتناب امت بر سایر امم مطرح شده است، استفاده می‌شود که مراد از حرج، حرج ذهنی است و آیه در مقام این است که با توجه به مقام اجتناب، تلاش کنید و حرج ذهنی که شیطان یا نفس در شما القا می‌کند، از حیث اجرایی واقعیت ندارد، چون خداوند در دین حرجی قرار نداده است.

۲.۴. روایات

علاوه بر آیات قرآن، در روایات زیادی امام (ع) مجرای آیات لاجرح را تبیین کرده است که بیشتر آنان، ظاهر در مشقت ذهنی است. برای مثال در روایتی ابابصیر از امام صادق (ع) سؤال می‌کند: «ما مسافرت می‌رویم، در اطراف شهر و روستا با چاله‌هایی از آب باران مواجه می‌شویم، چه بسا ممکن است که در آن عذره، یا کودک یا حیوانات در آن بول کرده و نجس باشد. امام می‌فرماید اگر به دل تو چیزی عارض شد این جوری بگو که این دین محل تنگناهی نیست. خداوند در دین بر شما حرجی قرار نداده، آب را مشقت کن بعد وضو بگیر» (طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۲۲). هرچند بعضی معتقدند این حدیث ظاهر است که حکمت عدم تنجس آب کر، گشایش بر امت است و هر چیزی که موجب حرج شود، برداشته شده و این تعمیم را استدلال امام علیه‌السلام بقوله تعالی ما جعلَ عَلَیْكُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ تأکید می‌کند (مکارم شیرازی ۱۴۱۱ق، ج ۱: ۱۶۷). ولی با آنکه سؤال راوی مطلق آب غدیر، اعم از قلیل و کر که غالباً قلیل است، و نیز مورد سؤال اعم از آلودگی یقینی و

احتمالی است. پاسخ امام که می‌فرماید اگر به قلبت عارض شد، ظاهر در حرج نظری و نجاست احتمالی است. پاسخ امام ظاهر در این نیست که با علم به نجاسات آب، وضو بگیرد، چون وضو دارای جایگزین است، یعنی وظیفه مکلف در صورت یقین به آلودگی آب، تیمم است. پس این روایت ناظر بر نفی تنگ‌نظری است. لذا امام اول بعد نظری رفع حرج از قلب را به استناد آیه شریفه رفع، بعد وضو گرفتن با آبی که احتمال آلودگی دارد، را وظیفه مکلف توصیف کرده‌اند. روایت فضیل بن یسار نیز این وجه را تأیید می‌کند که از امام صادق(ع) سؤال شده شخص جنبی در حین غسل، کمی از آب به درون ظرفش پاشیده می‌شود؟ امام می‌فرماید مشکلی ندارد، در دین بر شما حرجی نیست (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۵: ۴۷). مورد این روایت جایی است که در حین غسل، آبی در ظرف پاشیده شود و توهم شود آب داخل ظرف نجس شده است. روایت دلالت دارد نباید در اجرای تکالیف متوهم شد، بلکه باید واقع‌بین بود، والا غسل با آب متنجس، مضاف بر اینکه باطل و موجب طهارت نمی‌شود، مشقتی ندارد.

در روایت دیگری ابابصیر از امام صادق(ع) سؤال کرده از شخص جنبی که ظرفی از آب همراه دارد و انگشتان خود را داخل آن کرده است؟ امام فرمودند اگر دستش آلوده بود باید آب ظرف را دور بریزد و اگر نجاست به آب نرسیده، با آن غسل کند. این از چیزهایی است که خداوند فرمود در دین بر شما حرجی قرار نداده است (مجلسی دوم، ۱۴۰۶ق، ج ۱: ۱۶۷). از این روایت به خوبی می‌توان فهمید که مراد از حرج، تنگ‌نظری است، از این رو بعضی معتقدند شاید وجه استناد امام(ع) به قاعده لاجرج به جواز تطهیر با آب قلیلی که انگشت در ظرف آن کرده و لو نجاست به آن نرسد، دفع نجاست توهمی باشد (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ۱: ۱۶۸).

در روایت دیگری محمد بن میسر از امام صادق(ع) می‌پرسد شخص جنبی در مسیر به آب قلیلی می‌رسد و می‌خواهد غسل کند، ولی دستش نجس است و ظرفی نیز همراه ندارد؟ امام فرموده باشند دست خود را تمیز کند و بعد وضو بگیرد، بعد غسل کند. این از مواردی است که خداوند فرموده در دین بر شما حرجی قرار نداده است (حر عاملی،

۱۴۰۹ق، ۱: ۱۵۲). ظاهر این روایت با موازین فقهی سازگار نیست، چون اولاً وضو با غسل جنابت جمع شده، درحالی‌که غسل جنابت برای طهارت کافی است. به همین سبب بعضی روایت را احتمالاً حمل بر تقیه کرده‌اند (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۱: ۱۵۲)؛ ثانیاً اگر با قواعد منطبق شود، باید آلودگی به آلودگی عرفی، نه نجاست شرعی حمل شود، چون به محض ورود دست نجس به آب قلیل، آن متنجس می‌شود که غسل یا وضوی با آن باطل است. لذا این روایت قابل استناد نیست.

در روایت دیگر عبدالاعلی از امام صادق(ع) می‌پرسد: من افتادم و ناخنم شکست و بر روی انگشتم پارچه گذاشته‌ام، چگونه وضو بگیرم؟ امام فرمودند: حکم این مورد و امثال آن از کتاب خداوند فهمیده می‌شود که فرموده در دین بر شما تنگناهی قرار نداده است، مسح بر پارچه کن (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۵: ۱۰۵). هرچند بعضی معتقدند این روایت از تمام روایت‌های دیگر بر نفی مشقت واقعی بهتر دلالت می‌کند، چون امام صریحاً حکم این مورد و سایر موارد را به کتاب خدا ارجاع داده است. پس، لاجرح علت نفی حکم است که به سایر موارد قابل تعمیم است (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱: ۱۷۲). اما واضح است که در این روایت اولاً تکلیف مسح نفی نشده، بلکه حکم مسح بر پارچه و جایگزین شده است، ثانیاً امام در مقام رفع تحیر مکلف، فرموده‌اند حکم این موارد در کتاب خدا روشن است، چون دین، دین عقل و منطق است، اگر کسی ناخنش شکست و به خون آلوده شد، به حکم عقل درست نیست که دست تمیز را به خون نجس آغشته کند، بعد طهارت حاصل شود. پس این روایت نیز به نوعی نفی تنگ‌نظری می‌کند.

روایت دیگری را زراره از امام باقر(ع) نقل کرده که خداوند برای کسی که دسترسی به آب ندارد، وجوب وضو را برداشته و به جای غسل، مسح صورت با دستان خاک‌آلود را قرار داده است و فرموده از خاک تیمم بعضی از صورت و دستتان را مسح کنید، چون خدا آگاه است که مسح تمام آن بر صورت ممکن نیست، زیرا ذرات خاک به قسمتی از کف دست چسبیده و به قسمتی نمی‌چسبد، فرموده خداوند نمی‌خواهد در دین بر شما تنگی قرار دهد (مجلسی اول، ۱۴۰۶ق، ۱: ۲۷۳). در این روایت نیز حضرت با توجیه اینکه

نیازی نیست تمام کف دستان را ذرات خاک پوشانده باشد، نوعی تنگ‌نظری را نفی می‌کند و الا اصل تکلیف به‌جای خود باقی است.

روایت دیگری را مسعده بن صدقه از امام صادق(ع) از امام باقر(ع) از پیامبر(ص) حکایت کرده که فرموده‌اند از چیزهای که امت من بر سایر ملل برتری داده شده سه خصلت است که فقط به انبیا اعطا شده است. زمانی که خداوند آنان را به پیامبری نصب می‌کرد، می‌فرمود در دینت تلاش کن و حرجی بر تو نیست و خداوند تبارک و تعالی این خصلت را به امت من اعطا کرده، جایی که فرموده و در دین حرجی بر شما قرار نداده است (حمیری، ۱۴۱۳ق: ۸۴). این روایت نیز دلالت بر رفع حرج نظری دارد، زیرا از سیره انبیا روشن است که آنان همیشه خود را قاصر در انجام وظیفه بندگی می‌دانستند و این امتیاز را خداوند به آنان عنایت فرمود تا گرفتار تنگ‌نظری شخصی نشوند، والا عملاً آنان بیشترین سختی‌ها را متحمل شده‌اند، طوری که مثلاً تقدیر معیشت و وظایف امام امیرالمؤمنین(ع) برای احدی از اشخاص غیر معصوم ممکن نیست. در نتیجه، این روایت بر شرح صدر و فقدان تنگ‌نظری دلالت دارد.

همچنین در روایتی محمدبن ابی نصر بزنطی از امام سؤال می‌کند از عمل مردی که جبه‌ای یا پوستینی را خریده ولی نمی‌داند که حیوان تزکیه شده است، آیا می‌تواند با آن نماز بخواند؟ حضرت فرمود: بله، شما وظیفه پرسش ندارید. اباجعفر(ع) همیشه می‌فرمود: خوارج به علت نادانی بر خودشان سخت‌گیری کردند. دین خدا وسیع‌تر از این تنگ‌نظری‌هاست (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۳۶۸). بعضی معتقدند عدم سخت‌گیری بر امت، وجه حلیت چیزی که از بازار مسلمین خریده می‌شود، و فرمایش امام که دین وسیع‌تر از آن است، دلیل بر عدم اختصاص حکم به مورد است (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱: ۱۷۳)، اما ظاهر کلام امام(ع) (ع) که شما وظیفه پرسش ندارید. خوارج به‌علت جهالت بر خود تنگ گرفتند، هر دو ظاهر در تنگ‌نظری است، والا سؤال از تزکیه حیوانی که از پوست آن پوستین درست شده است، مشقتی ندارد تا به لاجرح نفی شود.

همچنین در مرسله‌ای از امیرالمؤمنین سؤال شده آیا وضو گرفتن از آب باقی‌مانده

وضوی گروهی از مسلمانان نزد شما محبوب‌تر است یا از آب ظرف سفید و بلوری سرپوشیده؟ حضرت فرموده‌اند: آب ته‌مانده وضوی مسلمان، همانا محبوب‌ترین دین شما در نزد خدا، حق‌گرایی سهل و آسان است (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۲۱۰). این روایت به صراحت دلالت بر نفی تنگ‌نظری دارد، زیرا وضو گرفتن از آب باقی‌مانده دیگران و آب ظرف بلوری سرپوشیده هیچ‌کدام موجب حرج نوعی یا شخصی نمی‌شود، ولی وضو گرفتن از آب سرپوشیده دلنشین‌تر از آب ته‌مانده دیگران است. بنابراین برای عدم ابتلائی به هوای نفس حضرت آب باقی‌مانده از وضوی دیگران را بهتر از آب ظرف سرپوشیده دانسته‌اند.

علاوه بر این، در ذیل روایت حمزه بن طیار از امام صادق (ع) تصریح شده است که تمام تکالیف شرعی پایین‌تر از حد توان مکلف است و احدی از حیث تکلیف در تنگنا نیست، لکن در مردم خیر نیست و بعد حضرت به آیه ۹۱ سوره توبه که از ضعیفان، مریضان و فقیران حرج را برداشته استناد فرمودند (حر عاملی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۶۷۸). از این روایت نیز ظاهر است که مشکل معطل ماندن احکام الهی، مشقت نیست، بلکه به دلیل تعلق مردم به مسائل دنیوی، سخت و انمود شده و الا کسی در حرج نیست. همچنین در نبوی مشهور که من به دین آسان و راحت مبعوث شدم (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۸: ۱۱۶). دین که مجموعه مقررات و احکام است، به راحتی متصف شده، نه اینکه لاجرح حاکم باشد که حکم حرجی را رفع کند. در نتیجه، مجموع روایات دلالت می‌کند که دین اسلام واقع‌گراست و نباید با توهمات ذهنی و شخصی اجرای احکام دین را مشقت‌بار تصور کرد.

۵. جایگاه قاعده لاجرح

با توجه به ادله استنادی قاعده لاجرح به نظر می‌رسد قاعده لاجرح قاعده‌ای بنیانی و زیربنایی در مرحله تشریح باشد، به این معنا که خداوند طوری افراد را به تکالیف ملزم کرده که در آن حرج و مشقتی واقع نشود. از این رو از یک طرف احکام شرعی به پنج دسته واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح تقسیم شده تا هر کس به توانایی معرفتی خویش قادر بر انجام وظیفه باشد. از طرف دیگر، ارتکاب محرمات را در شرایط اضطراری قابل

مجازات ندانسته و برای لزوم انجام واجبات، نیز در شرایط غیرعادی جایگزین تعیین شده است، همان گونه که بعضی تکالیف جایگزین و بدلی را به ادله لاجرح توجیه کرده‌اند (کاشف الغطاء، ۱۳۵۹ق، ج ۱، قسم ۱: ۲۳-۲۲).

اما در مرحله استنباط حکم توسط مجتهد و اجرای آن توسط مکلف، از سیاق ادله لاجرح، ظاهر است که راهنما و مشوق باشد؛ یعنی راهنمای فقیه در استنباط احکام باشد، طوری که از حیث نحوه اجرا موجب حرج مکلف نشود. توضیح مطلب اینکه در موارد منصوص یا دلیل اجتهادی دلالت کننده بر حکم واقعی (مظفر، ۱۳۶۸، ج ۱: ۶). فقیه باید در تشخیص قلمرو موضوع به شرایط عادی توجه کند. در موارد غیرمنصوص که به دلیل فقهاتی اجتهاد می‌شود، مطابق ادله لاجرح نباید طوری تعیین تکلیف شود که به حرج مکلف منتهی شود.

مشوق مکلف به انجام تکالیف است، چون از لحن آیات به خصوص آیه ۷۸ سوره حج، ظاهر است که مراد مشقت واقعی نیست، بلکه ذهنی است. از این رو ادله نفی حرج در مقام نفی این سختی، مکلف را به تلاش تشویق و از او سلب بهانه می‌کند. همچنین از حیثی می‌تواند به عنوان عامل اطمینان ایفای نقش کند، به خصوص در مواردی که شیطان ممکن است مکلف را به مرض وسواس مبتلا کند، لاجرح می‌تواند در دفع این وسوسه‌ها ایفای نقش کند. همچنین، لاجرح در تشخیص تکلیف مکلف راهنماست. مثلاً اگر روزه برای مریضی مضر باشد، او به روزه مکلف نیست، ولی اگر توانایی روزه دارد، مکلف به روزه است. از این رو در صحیح ابن اذینه به امام صادق (ع) نوشته شده، حد و شدت مرضی که موجب افطار مریض و نماز به حالت نشسته می‌شود، چیست، حضرت جواب دادند: بلکه انسان بر خویش بینایی دارد و او دانایتر به خودش است (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ۱۷۷). بنابراین، لاجرح به تشخیص وظیفه مکلف نیز کمک می‌کند. این انتفای حکم نیست، چون روزه مریض و سالم هر کدام دارای نص خاصی است که به کمک ادله لاجرح شخص می‌تواند تکلیف شخصی خود را تعیین کند.

۶. نتیجه‌گیری

نتایج اثبات‌شده در این مقاله به شرح زیر است: اولاً هرچند معنای حرج، مشقت و مشهور نیز در تشخیص مراد شارع از لاجرح، معتقد به مشقت اجرایی تکالیف شده‌اند، اما نمی‌توان در عمل به آن ملتزم شد، چون نفی حرج اگر در مرحله تشریح باشد، مشقت منتفی به انتفای موضوع است. پس به‌ناچار باید مشقت منتفی‌شده در مرحله اجرا باشد، در این مرحله نیز مشقت ذهنی و واقعی مطرح است که مشقت واقعی با عقل و نقل مطابق نیست، زیرا عقلاً در اجرای هر وظیفه‌ای، مشقتی برای عامه وجود دارد و مطابق نقل نیز هر کس به اندازه وسع خود باید در انجام وظیفه مشقت تحمل کند. لذا مشهور، در مقام افتاء در غیر از موارد منصوصه، به انتفای حکمی از احکام ادله اولیه فتوا نداده‌اند. معاصران نیز که مشروعیت طلاق حاکم از مورد عدم نفقه غایب مفقودالاثرا را به زوجه حاضر فاقد نفقه یا عدم رفتار معروف توسعه داده‌اند، به ادله لزوم دفع مفسده و بازداری از حرام استناد کرده‌اند. بنابراین، مشقت منتفی شده، مشقت ذهنی القایی شیطان یا نفس است؛ ثانیاً نفی مشقت اجرایی از طرفی مجمل و از طرف دیگر با ادله مستند قاعده مطابق ندارد؛ ثالثاً قاعده لاجرح قاعده‌ای زیربنایی است که دلالت دارد خداوند در مرحله تشریح حکم حرجی وضع نکرده است نه اینکه حکم حرجی با قاعده لاجرح رفع شود. ازاین‌رو این قاعده فقیه را در استنباط احکام و مکلف را در مقام اجرا راهنمایی می‌کند.

کتابنامه

– قرآن کریم

۱. انصاری، شیخ مرتضی (۱۳۶۸). *فرائد الأصول*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲. جرجانی، سید امیر ابوالفتح (۱۴۰۴ق). *تفسیر شاهي*، تهران: نوید.
۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). *وسائل الشیعة*، قم: مؤسسه آل البيت(ع).
۴. _____ (۱۴۱۸ق). *الفصول المهمة*، قم: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا(ع).
۵. حلّی، مقداد بن عبد اللّه (۱۴۲۵ق). *کنز العرفان فی فقه القرآن*، قم: مرتضوی.
۶. حمیری، عبد الله بن جعفر (۱۴۱۳ق). *قرب الإسناد*، قم: مؤسسه آل البيت(ع).
۷. سبزواری، سید عبد الأعلى (۱۴۱۳ق). *مهذب الأحكام*، قم: مؤسسه المنار – دفتر آیه الله.
۸. سیستانی، سید علی (۱۴۱۶ق). *الفتاوی المیسره*، قم: دفتر حضرت آیت الله سیستانی.
۹. _____ (۱۴۱۴ق). *قاعده لا ضرر ولا ضرار*، قم: دفتر آیت الله سیستانی.
۱۰. سید رضی، محمد (۱۴۱۴ق). *نهج البلاغه*، قم: مؤسسه نهج البلاغه.
۱۱. شهید اول، محمد بن مکی عاملی (بی تا). *التواعد و الفوائد*، قم: کتابفروشی مفید.
۱۲. شهید ثانی، زین الدین (۱۴۱۳ق). *مسالك الأفهام*، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.
۱۳. روحانی، سید محمد (۱۴۱۹ق). *المرتقى إلى الفقه الأرقى*، تهران: مؤسسه الجلیل للتحقیقات الثقافیه.
۱۴. صدوق قمی، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳ق). *من لا یحضره الفقیه*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۵. _____ (۱۴۰۹ق). *من لا یحضره الفقیه*، ترجمه علی اکبر غفاری، تهران: صدوق.

۱۶. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۶۸). *المیزان*، قم: انتشارات اسلامی.
۱۷. طباطبایی حائری، سید محمد (۱۲۹۶ق). *مفاتیح الأصول*، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۱۸. طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم (۱۴۱۴ق). *تکملة العروة الوثقی*، قم: کتابفروشی داوری.
۱۹. طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن (۱۴۰۹ق). *التبیان*، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۲۰. _____ (۱۴۰۷ق). *تهذیب الأحکام*، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۲۱. علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۸۸). *فقه و مصلحت*، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۲. فاضل هندی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ق). *کشف اللثام*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۳. فیض کاشانی، محمدمحسن (۱۴۰۶ق). *الوافی*، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی (ع).
۲۴. کاشف الغطاء نجفی، محمدحسین (۱۳۵۹ق). *تحریر المجلة*، نجف اشرف: المکتبة المرتضویة.
۲۵. کلینی، ابوجعفر، محمدبن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی*، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۲۶. مجلسی اول، محمدتقی (۱۴۰۶ق). *روضة المتقین*، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور.
۲۷. مجلسی دوم، محمدباقر (۱۴۰۶ق). *ملاذ الأخیار*، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی.
۲۸. مراغی، سید میرعبدالفتاح (۱۴۱۷ق). *العناوین الفقهیة*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۹. مظفر، محمدرضا (۱۳۶۸). *اصول الفقه*، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۳۰. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۱ق). *القواعد الفقهیة*، قم: مدرسه امام امیر المؤمنین (ع).
۳۱. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران (۱۳۶۷). *تفسیر نمونه*، قم: دارالکتب الاسلامیة.

۳۲. موسوی بجنوردی، سید حسن (۱۴۱۹ق). *القواعد الفقہیة*، قم: الہادی.
۳۳. موسوی بجنوردی، سید محمد (۱۴۰۱ق). *قواعد فقہیہ*، تہران: مؤسسہ عروج.
۳۴. موسوی خمینی، سید روح اللہ (بی تا). *تحریر الوسیلہ*، قم: مؤسسہ مطبوعات دار العلم.
۳۵. ----- (۱۴۲۲ق). *استفتاءات*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۶. میانجی، محمدباقر (۱۴۰۰ق). *بدائع الکلام فی تفسیر آیات الأحکام*، بیروت: مؤسسہ الوفاء.
۳۷. میرزای قمی، ابو القاسم (۱۴۲۷ق). *رسائل*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۸. نراقی، احمد (۱۳۷۵). *عوائد الایام*، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.

References

- The Holy Quran

1. Ansari, Sheikh Morteza (1989). *Faraid Al-Osul*, Qom: Islamic Publications Office. (Arabic)
2. Jorjani, Sayyid Amir Abu al-Fatah (1984). *Tafsir Shahi*, Tehran: Navid Publications. (Arabic)
3. hore Amolyt, Muhammad ibn Hassan (1989). *Shiite means*, Qom: Al-Bayt Institution, peace be upon them. (Arabic)
4. -----Al fosulo mohmah (1997). Qom: Imam Reza (as) Institute of Islamic Studies. (Arabic)
5. Halli, Meqgdad ibn Abdullah (2004). *kense Al-erfan fi Marafate le Qur'an*, Qom: Mortazavi Publications. (Arabic)
6. Hamiri, Abdullah Ibn Ja'far (1993). *ghorbol esnad*, Qom: Al-Bayt Institute, peace be upon them. (Arabic)
7. Sabzwari, Sayyid Abd al-Ali (1993). *the polite of the rules*, Qom: Al-Manar Institute - Ayatollah's office. (Arabic)
8. Sistani, Sayyid Ali (1996). *Fatwa al-Moyasrah*, Qom of Ayatollah Sistani office. (Arabic)
9. -----(1994). *ghaedato la dararah va la darar*, Qom: Ayatollah Sistani office. (Arabic)
10. Sayyid Razi, Muhammad, (?). *Nahj al-Balaghah*, Qom: Nahj al-Balaghah Institute. (Arabic)
11. shaheed aval, Muhammad ibn Makki Ameli (?). *Al- ghavaed val fafaed*, Qom: ketabfroschy mofeed. (Arabic)
12. Shahid Thani, Zayn al-Din (1993). *ma'salkol efeham*, Qom: Islamic Knowledge

- Institute. (Arabic)
13. Rouhani, Sayyid Muhammad (1999). *Al-Murtaqi's Al-Arqi Fiqh*, Tehran: Al-Jalil Institute lel tahgheghat thghafeah. (Arabic)
 14. Saduq Qomi, Muhammad ibn Ali ibn Babawiyyah (1993). *man la yahzorohul fagheeh*, Qom: Islamic Publications Office. (Arabic)
 15. -----(1989). *man la yahzorohul fagheeh*, Ali Akbar ghafary, Tehran: Sadugh Publishing. (Arabic)
 16. Tabatabai, Seyed Mohammad Hossein (1989). *Al-Mizan*, Mousavi, Qom: Islamic Publications. (persian)
 17. Tabatabai Haeri, Sayyid Muhammad (1876). *Mafateehol osuol*, Qom: Al-Bait InstituteF, peace be upon them. (Arabic)
 18. Tabatabai Yazdi, Sayyid Muhammad Kazem (1994). *takmelato Al-Urwa Al-Wothqa*, Qom: Davari Bookstore. (Arabic)
 19. Tusi, Abi Ja'far Muhammad ibn Al-Hassan (1989). *Al-Tabyan*, Qom: Maktabo Al-Alam Al-Islami. (Arabic)
 20. . ----- (1987). *Tahdhib Al-Ahkam*, Tehran: Dar Al-Kitab Al-Islamiya. (Arabic)
 21. Alidoost, Abolghasem (2009). *fegh va Maslaha*, Tehran: Publishing Organization of the Institute of Islamic Culture and Thought. (Persian)
 22. Fadhil Hindi, Muhammad ibn Hassan (1995). *Kashf al-Lathaam*, Qom: Islamic Publications Office. (Arabic)
 23. Faiz Kashani, Mohammad Mohsen (1985). *Al-Wafi*, Isfahan: Library of Imam Amir al-Mu'minin Ali (as). (Arabic)
 24. Kashif al-Ghatta 'Najafi, Muhammad Hussein (1939). *Tahrir al-Majla*, Najaf Ashraf: Al-Mortazavi Library. (Arabic)
 25. Kolini, Abu Ja'far, Muhammad ibn Ya'qub (1987). *Al-Kafi*, Tehran: Dar al-Kitab al-Islamiya. (Arabic)
 26. Majlisi Aval, Mohammad Taqi (1986). *Rawdatoal-Muttaqhain*, Qom: Islamic Cultural Institute of Kushanbor. (Arabic)
 27. Majlisi II, Mohammad Baqir (1986). *Malaz al-Akhyar*, Qom: Ayatollah Marashi Library Publications. (Arabic)
 28. Maraghie, Sayyid Mir Abd al-Fattah (1998). *Al Anaveenol fiqhiah*, Qom: Islamic Publications Office. (Arabic)
 29. Muzaffar, Mohammad Reza (1989). *Usul al-Fiqh*, Qom: Ismailian Institute. (Arabic)
 30. Makarem Shirazi, Nasser (1992). *Qhavaidol fiqheah*, Qom: School of Imam Amir al-Mu'minin - peace be upon him. (Arabic)
 31. ----- and Co-workers. (1988). *Tafsir Nomoneh*, Qom: Islamic Library. (Arabic)
 32. Mousavi Bojnurdi, Sayyid Hassan (1998). *Qhavaidol fiqheah*, Qom: Al-Hadi Publishing. (Arabic)
 33. Mousavi Bojnourdi, Seyyed Mohammad (1981). *Qhavaidol fiqheah*, Tehran: Orouj Institute. (Arabic)

34. Mousavi, Khomeini, Sayyid Ruhollah, (?). *Tahrir al-Wasila*, Qom: Dar Al-Alam Press Institute. (Arabic)
35. -----(2001). *Istifta'at*, Qom: Islamic Publications Office. (persian)
36. Mianji, Muhammad Baqir (1980). *Badaeol kalam fi Tafsier Ayatol Ahkam*, Beirut: Al-Wafa Foundation. (Arabic)
37. Mirza Qomi, Abu al-Qasim (2006). *treatises*, Qom: Islamic Propaganda Office. (Arabic)
38. Naraghi, Ahmad (1997). *Awad al-Ayyam*, Qom: Maktab al-Alam al-Islami. (Arabic)

